



م. الهیاری

آثار علمی بزرگان و نوابغ عرصه علوم می نمایاند که چگونه پیشرفتها و اندیشه های غیر علمی و حتی خرافی، محرک و سائق آنان در کارهای علمیشان بوده است و نشان می دهد که نگرش ناتورالیستی به انسان و نادیده انگاشتن خلاقیت های ذهنی او و زنده به گور سپردن علت غائی در طبیعت، چه سیمای ناقص و ناموزونی از عالم را به نمایش می نهد. مترجم محترم درباره این مسأله و در مقام بیان نظر مؤلف کتاب، در صفحه ده مقدمه چنین آورده است:

برت در این کتاب با سخاری و نقادی تمام قصه نغز و شنیدنی تکون علوم تجربی نوین را باز می گوید که، با همه احترام و احتشامی که دارند، معجون و مولود غریبی از تجربه گرای، فلسفه بافی، خرافه اندیشی و خوابگردی عالمان اند و اعظم و نوابغی چون گالیله، کپلر، دکارت، نیوتون و بویل که شهسواران میدان دانشهای نوین بوده اند، همیشه و در همه جا دل در گرو تجربه و ریاضیات نداشته اند، و علی رغم اظهارات صریح و اکیدشان، فرمانبردار اندیشه های متافیزیکی و انگیزه هایی غیر عقلانی بوده اند که در نهان بر آنان فرمان می رانده اند اما در عیان بدانان چهره غمی نموده اند.

چندی است ترجمه ای از کتاب مبای مابعدالطبیعی علوم نوین اثر ادوین آرتوبرت، به قلم شیوا و روان مترجم و نویسنده توانا آقای دکتر عبدالکریم سروش چاپ و منتشر شده که امید است زحمت ایشان در برگردان این اثر به زبان فارسی در پیشبرد علم و فرهنگ این مرز و بوم مؤثر افتد. اما غرض این نوشتار پرداختن به مواضع قوت و ضعف ترجمه کتاب نیست، بلکه مذاقه ای است در پاره ای نکات و مطالب که در مقدمه نسبتاً مفصل مترجم محترم بر کتاب، بدانها پرداخته شده است. والله اعلم بالصواب.

در عصری که رخدادهای عظیم علمی و تکنولوژیکی، تحت سیطره بینش علمی پوزیتیویستی و نئوپوزیتیویستی روز بروز عرصه زندگی بشر را با تحولات جدیدتری درآمیخته است و اصول بنیادین علم شناسی پوزیتیویستی - که همان تفسیر ریاضی - مکانیکی عالم است - بر اذهان عالمان حکمرانی می کند، آقای برت در کتاب ارزنده و محققانه خویش ضمن تأیید و تأکید بر مقام پر منزلت علوم نوین، دلیرانه بر بسیاری از آراء پوزیتیویستیها در تفسیر عالم و بر علم شناسی آنان حمله می برد و به تیغ نقد آنها را در میدان کارزار اندیشه ها از پای درمی آورد. وی با نظری تاریخی و دقیق در احوال و

غایی و نادیده انگاشتن آن در بینش علمی عصر جدید را نیز از دیگر مصادیق سلطه اندیشه های غیر علمی و غیر تجربی بر انکار پیشگامان علم جدید می داند که این فکر نیز به نوبه خود معضلات دیگری را برای بشر امروز به ارمغان آورده است. در صفحه ۳۰۸ کتاب چنین می خوانیم:

تعصب قهرآمیز روشن فکران عصر جدید بر ضد تبیین غایت انگارانه، قوت و شتاب فزاینده ای گرفت... لکن امروز قرائتی به چشم می خورد حاکی از این تنبّه که این تعصب، خالی از گزاره کاری و افراط نبوده است.

به هر حال غرض نگارنده از ذکر فقرات فوق بیان کاملی نظر گاههای مطرح شده در کتاب، از جانب مؤلف، و تأیید یا رد آنها نیست؛ بلکه صرفاً نمایاندن این مهم است که بطور کلی آنچه مطمح نظر مؤلف بوده نقد مبانی علم شناسی پوزیتیویستی و بی پشتوانه بودن بسیاری از ادعاهای ایشان در این زمینه است، و مؤلف امید دارد که سرانجام در پی این گونه بحثها و با اجتناب از لغزشهای فکری که متفکران قدیم و جدید بدان گرفتار آمده اند مابعدالطبیعه نوین و خردپسندانه ای درباره علم فراهم آید که به اندازه بینش قدرتمند دوران تفکر مدرسی دوام کند و مانند آن عقول را در تسخیر خود بگیرد.

بررسی سخن مترجم

اشاره شد که روح سخن مؤلف کتاب این است که برای فراهم آوردن مابعدالطبیعه مقننی برای علوم جدید می بایست با داشتن بصیرتی تاریخی و روشن، مواضع قوت و ضعف علم شناسی قدیم و جدید را شناخت و از پیشداوریها و پیشفرضهای شتاب آلوده و بدون پشتوانه علمی، بجد احتراز کرد. وی در پی تقریب به این هدف، عمده هم خویش را در کتاب، مصروف روشنگری و نمایاندن نقاط ضعف بینش علمی جدید نموده است تا تبیّهات وی چراغ راه رهپویانی باشد که بی تعصب در پی حقیقتند. از وی در صفحه ۷ چنین می خوانیم:

[اریاب کلب] در قرون وسطی، آراء و عقاید را از مقام ولایت چنان در اذهان ساده و بی خبر القاء و تلقین می کردند و از آنان

در همین جا لازم است نکته بسیار مهمی به کلام مترجم محترم افزوده شود و آن اینکه مؤلف کتاب اصرار عالمان جدید بر اصل ریاضی تفسیر کردن همه پدیده های عالم را به عنوان اندیشه ای متافیزیکی و غیر تجربی سخت به نقد کشیده است. وی شواهد فراوانی ذکر می کند تا هر چه بیشتر سیطره عمیق این بینش را بر افکار بزرگان و پیش کسوتان علوم نوین نشان دهد. نویسنده در صفحه ۳۰۳ کتاب می گوید:

... آیا دلیلش [یعنی دلیل ریاضی تفسیر کردن همه پدیده های عالم] این نیست که طبیعت شناسان چون می دیدند با غیر واقعی انگاشتن هر امر خارجی غیر تحویل پذیر به ریاضیات، بهتر می توانند طبیعت را به دستگامی از معادلات ریاضی تحویل کنند، چنین کردند و این مبنا را برگرفتند؟ شک نیست که در این انتخاب گام دروادی ترجیح بلامرّح نهادند. آخر اگر ذهنی هندسه اندیش بدین فرض تن در دهد که طبیعت خارجی، علاوه بر نسب و احاد ریاضی، واجد رنگ و بانگ و ذوق و غرض و غایت هم هست، چگونه می تواند آن را فقط به قالب فرمولهای ریاضی دقیق درآورد؟... [آنان] برای آنکه با اطمینان خاطر، دستاوردهای انقلابی خود را بسط و تکامل دهند، ناچار تاصل و واقعیت را فقط از آن موجوداتی دانستند که جهان را از جنس آن و قابل تحوی بدن می خواستند.

نکته دیگری که در خور تأمل و توجه است و برای شناخت نظر گاه مؤلف کتاب باید ذکر شود، این است که وی حذف علت

قبول و تعبد می طلبیدند که متفکران معاصر را برانگیختند تا بالاجماع و بنحو اکید آن شیوه را تقبیح و تشنیع کنند. لکن این تشنیع خود مؤلّد این گمان شد که گویی محتوای آن آراء و عقاید نیز ناپذیرفتنی اند... شک نیست که در اینجا باید به تحقیقی تاریخی و انتقادی دربارهٔ تولّد مبادی گوهری بویژه تفکر جدید دست بز نیم که کمترین نتیجه اش این است که این ساده نگری آسان گیرانه را ترک گوئیم و به جای آن بصیرتی بی طرفانه و حق نگرانه را نسبت به روشها و مصادرات عقلانی خود بنشانیم.

اما جان کلام مترجم محترم، در مقام بیان نظر مؤلف و معرفی محتوای کتاب در مقدمه، چیزی دیگری مغایر با نظر مؤلف کتاب است؛ و به نظر می رسد منشأ این اختلاف، وجود اندیشه ها و نظرگاههای خاص خود مترجم محترم است که خودآگاه یا ناخودآگاه در پی به خدمت گرفتن کلمات دیگران به منظور توجیه و تحکیم نظر خود هستند. البته باید دقت داشت که تلفیق نظریات مترجم محترم با بیانات مؤلف کتاب در مقدمه، بسیار با ظرافت صورت گرفته است و تقریباً غیر ممکن است که خواننده بدون مطالعهٔ متن کتاب متوجه مغایرت مفاهیم القاء شده در مقدمه با متن بشود.

البته پیداست که در ترجمه، لزومی ندارد مطالب مقدمه که توسط مترجم بیان می شود با نظریات مؤلف هماهنگ و همسو باشد، ولی بحث بر سر این است که در مقام بیان نظر مؤلف، هیچ دخل و تصرفی مجاز نیست. در صفحهٔ دوازده مقدمه چنین می خوانیم:

... مجموع این گونه آراء بود که... در علم نیوتونی تعیین نهایی به خود گرفت و بر درک جدید از عالم، صورت ریاضی پوشاند و اندیشهٔ ارسطویی را، به منزلهٔ مرده ریگ اعصار ظلمت و جهالت، در خاک تیرهٔ قرون وسطی، مدفون کرد.

ملاحظه می شود که کلمات و تعبیرات مترجم محترم، چگونه مشعر بر تأیید مطلق درک ریاضی از عالم، و نهادن مهر بطلان بر پیشانی آراء قدماست. و عجیب آنکه مؤلف کتاب از همان

آغاز با این اندیشه به مبارزه برخاسته است، و عمدهٔ تقابل رأی مترجم محترم با دیدگاه مؤلف نیز در همین است. آقای سروش تحت عنوان معرفت ارسطویی (و یا معرفت شناسی ارسطویی) همهٔ معارف یونان قدیم، قرون وسطی، حکمای مشاء، و سایر فلاسفهٔ مسلمان را یکی می گیرد و همه را به جرم واحد ارسطویی بودن یا صبغهٔ ارسطویی داشتن، در جای جای مقدمه به تیغ طرد و ابطال می سپارد. در حالی که مراد مؤلف کتاب از جهان بینی حاکم بر علوم در قدیم، متوجه معارف و علوم قرون وسطی در اروپاست که ریشه در یونان قدیم دارد، و حتی دیدیم که در برخی مواضع مدافع آن نیز هست و مهاجمی است بر بینش جدید حاکم بر علوم. و این بسیار عجیب است که متفکرین خودی و آشنا به تفکرات و اندیشه های والای بزرگان و نوابغ این مرز و بوم، معارف قرون وسطی را با فلسفهٔ شیخ الرئیس ابوعلی سینا و خواجه طوسی، و با اندیشه های شیخ اشراق و حکمت متعالیهٔ صدرالمتألهین و اتباع وی همچون علامه طباطبائی و مرحوم شهید مطهری، همسنگ بنمایانند. و عجیبتر آنکه این علم شناسی (و یا به زعم ایشان علم شناسی) ارسطویی را بتمامه برگرفته از الهیات حکماء و فلاسفهٔ الهی دانسته و از ابطال اولی، بطلان دومی را نتیجه بگیرند. این مطلب در سطور آینده تفصیل بیشتری می یابد و شواهدی از کلمات مترجم محترم بر آن گواهی خواهند داد. ولی نکتهٔ مهمتر در اینجا این است که مترجم محترم چنان در باب تأثیر متافیزیک و الهیات قدما و تأثیر بی چون و چرای آن در علم شناسی عالمان آن عصر و در نتیجه در سرنوشت عملی علوم سخن می گوید که به خواننده القاء می کند

اما علم نیز در فلسفه مؤثر است. یکی به صورت همان تأثیرات روانی بر فلاسفه که اساساً تحت ضابطه منطقی درمی آید و دیگر اینکه در بعضی مسائل فلسفه (که به صورت خالص فلسفی نباشند) مثل برخی مسائل حرکت، قوه و فعل، پاره ای مباحث علت و معلول و... به عنوان صغرای قیاسات فلسفی به کار می روند. ۲۰ و بنابراین هیچ کلیتی در اینجا هم نیست.

اما سخن بر سر این بود که بینش و دیدگاه اصلی مؤلف که در متن کتاب مطرح شده است، در مقدمه مترجم بر کتاب به صورتی دیگر و حتی وارونه طرح شده است. به نظر می رسد ذکر یکی - دو نمونه ذیل مطلب را روشنتر می کند: مؤلف کتاب در مقام انتقاد به شیوه غیر علمی بسیاری از پیشگامان علوم نوین و از جمله کپرنیک، که مبتنی بر اصل قرارداد ریاضیات در تفسیر و تبیین پدیده های طبیعی و عالم بود، بسیار سخن می راند. در صفحه ۲۷ می گوید:

چرا کپرنیک و کپلر، بدون داشتن هیچگونه مؤید حسی و تجربی، بر این باور رفتند که تصویر حقیقی و نجومی عالم این است که زمین سیاره ای است چرخنده بر محور خویش و گردنده بلور خورشید، و ثوابت، بر جای خویش ثابتند؟
و در صفحه ۲۸ می گوید:

پیداست که از لحاظ دقت، نشوری کپرنیکی بر نشوری بطلمیوسی هیچ افضلیتی نداشت.
و در صفحه ۲۹ چنین اضافه می کند:
وی [کپرنیک] در برابر آنهمه اعتراضات جدی و قوی، تنها به این معنا توسل می جست که نظریه وی، پدیدارهای نجومی را به نظم ساده تر و موزون تری منظم می سازد.
در صفحه ۳۰ چنین نتیجه می گیرد:

...لکن مگر در برابر آن اعتراضات سنگین فلسفی که آوردیم، این سادگی و موزونیت چه وزنی داشت؟
خواننده محترم با توجه به فقرات پیشین که از مؤلف نقل شد، توجه دارند که هر چند مؤلف کتاب منکر دستاوردهای عظیم علوم در دوران جدید نیست، ولی اساساً مبادی نگرش علمی پوزیتیویستها

رابطه ای منطقی و ضروری بین آراء متافیزیکی و قوانین علوم تجربی برقرار است و هرگونه تغییر و تحول در الهیات و متافیزیک عالمان، مستقیماً در طبیعت شناسی و تحقیقات علمی ایشان مؤثر واقع می شود. در حالی که هر چند فی الجمله تأثیر علوم مختلف در یکدیگر و از جمله تأثیر متافیزیک و فلسفه در علوم جدید مورد قبول است، ولی به هیچ روی این گونه روابط کلیت ندارند؛ بلکه معمولاً تأثیر یک علم در علم دیگر به صورت تأثیرات روانی بر روی دانشمندان است که در بحث روان شناسی عالمان و دیدگاههای احياناً وسیعتری که دانشمندان به واسطه آشنایی با علم دیگری به دست می آورند، مورد تحقیق قرار می گیرد. بدین ترتیب کسی منکر این نیست که متافیزیک و به طور کلی امور غیر تجربی، در بسیاری موارد محرک و مساق عالمان در تجربیات علمیشان بوده است و آقای برت نیز در کتاب خویش شواهد بسیاری دال بر این مطلب می آورند، اما هرگز چنین تأثیراتی را نمی توان ضروری دانست و حکم کلی در این باب صادر نمود. غیر از این، درباره تأثیر فلسفه در علوم تجربی به طور کلی دو نوع تأثیر را می توان برشمرد و به عبارتی علوم به دو طریق نیازمند فلسفه می باشند: یکی از طریق اثبات موضوع و دیگری از طریق نیازمندی به پاره ای اصول و قضایای عقلی غیر تجربی برای تعیین قوانین علمی خود و تشکیل قیاس خفی در تجربیات که در جای خود مذکور است.^۱ در تاریخ علوم تجربی نیز مشاهده می شود که غالباً عالمان به صورتی ناخودآگاه و به طور فطری این مبادی غیر تجربی را در تجارب علمی خود لحاظ می کنند و عملاً پیشرفت و تکامل علوم را باعث می شوند.

و اخلاف ایشان و تبیین و تفسیرهای آنان را درباره هستی و انسان، ناقص و در پاره ای موارد غلط می‌دانند. و از آنجا که تا به امروز نیز همین بینش، اذهان عالمان را در تار و پود خود گرفتار کرده است، لذا لبه تیز حملات و اعتراضات مؤلف بیشتر متوجه ارکان این طرز تفکر است؛ در حالی که آقای دکتر سروش کاملاً در مقام طرد و ابطال و تقبیح معتقدات قدما، و قبول و تأیید و تحسین متأخرین، در مقدمه قلم زده اند. ایشان در صفحه دوازده مقدمه چنین آورده اند:

عقل جدید دیگر جهان را در ضمن مقولاتی چون ماهیت و قوه و فعل و عرض و جوهر، درج و درک نمی‌کند و به عوض برای فهم جهان از مقولاتی چون حرکت، انرژی، جرم و فضا و زمان مدد می‌جوید، و زمان و مکان را که در حکمت ارسطویی چنان مهجور و بی‌قدر بودند، اینک بر صدر می‌نشانند و حرکت را مضمونی ریاضی می‌بخشد، و علت غایی را تماماً در پای علت فاعلی سر می‌برد و بطور کلی مقولات واپسین و اجناس عالیّه تازه ای را برای تفکر بر می‌گزیند که رنگ و بانگ و عطر و حرارت را بی‌معنی می‌سازند و از این راه به کشف و بل به خلق جهانی تازه کامیاب می‌گردد.

به نظر می‌رسد ادامه کلام در این مورد خارج از حوصله این بحث و ملال آور باشد. لذا به این اجمال بسنده نموده و خواننده محترم را به مطالعه مقدمه و یکی دو فصل اول کتاب ارجاع می‌دهیم.

در اینجا هر چند بحث اصلی این نوشتار که همان نشان دادن نحوه ارتباط و یا به عبارت بهتر عدم ارتباط مقدمه با متن بود، به سرانجام رسیده است، ولی ذکر چند نکته درباره نظریات آقای دکتر سروش که در مقدمه آورده اند، ناگزیر می‌نماید؛ بدین امید که در کشاکش این بحثها ره صواب ببوییم و روشنی رأی صواب، ظلمات آراء نادرست را زائل سازد.

در مورد دیدگاههای خاص مترجم محترم که در مقدمه مطرح شده است، مهمترین و در عین حال عجیبترین مسأله این است که تقریباً در سراسر مقدمه امواج طعن و توهین بی‌وقفه بر سر آراء و معتقدات حکما و فلاسفه الهی - که هیچگونه تفکیکی میان آنها و

دیگران در قرون وسطای غرب به عمل نیامده است - فرو می‌غلظد و در مقابل، شاهد تعظیم و تکریم فراوان در برابر علمای دوران جدید غرب هستیم. گویی تمام تیره روزیها و بدبختیهای بشر در طول تاریخ ریشه در افکار ناصواب و روش تحقیق نادرست به اصطلاح حکیمان ارسطویی دارد. قابل ذکر است که خصوصاً بعد از وقوع رنسانس در اروپا و در پی پیشرفت حیرت انگیز علوم تجربی در سایه تجربیات علمی، این گمان به ذهن بسیاری کسان خطور نمود که عامل اصلی رکود و کندی پیشرفت علوم، به کارگیری روش قیاسی، که از ارسطو به یادگار مانده است، می‌باشد. و نتیجه ای دیگر نیز گرفتند که اساساً باید روش قیاسی غلط باشد و روش صحیح، همانا روش تجربی است. این مطلب به جای خود از طرف فلاسفه اسلامی پاسخ گفته شده است و تنبّه داده اند که فرق است میان اینکه روشی غلط باشد یا اینکه به غلط در جای نامناسب استفاده بشود و مسلماً یکی از عوامل رکود علوم در قرون وسطی، همین عدم اعتنا به تجربه و اتکا به روش قیاسی در تحقیقات علوم بود. اما شایان ذکر است که اولاً این ایراد که بر متفکرین قرون وسطی وارد است، اساساً متوجه حکما و فلاسفه بزرگ، بخصوص در میان مسلمانان نیست و خدمات علمی بزرگان اسلامی در علوم تجربی، مثل بوعلی سینا، زکریای رازی، خوارزمی و... گواه این امر است. اما دقیقتر اینکه به طور کلی علمای علوم تجربی نیز ناگزیر از توسل به قیاس در توجیه قوانین علمی و فرضیه سازی هستند و مسلماً در قدیم بدین دلیل که علوم تجربی بسیار جوان بود و ابزار و آلات مختلف برای سهولت امر تحقیق و تجربه ساخته نشده بود، لذا دست عالمان از بسیاری

کنید، می‌توانید دستور دهید که صاحبان این گونه علوم علاوه بر کتب فلاسفه غرب، در این زمینه به نوشته‌های فارابی و بوعلی سینا -رحمة الله علیهما- در حکمت مشاء مراجعه کنند تا روشن شود که قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است نه محسوس، و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هرگونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس. و نیز به کتابهای سهروردی -رحمة الله علیه- در حکمت اشراق مراجعه نموده و برای جنابعالی شرح کنند که جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزّه از حس می‌باشد نیازمند است و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش، مبراً از پدیده حسی است. و از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدرالمتألهین -رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع النبیین و الصالحین- مراجعه نمایند تا معلوم گردد که: حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده و هرگونه اندیشه از ماده منزّه است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد. دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب عرفاء بخصوص محیی الدین ابن عربی نام نمی‌برم که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تسی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این مسائل قویاً دست دارند راهی قم گردانید...

نکته مهم دیگری که در سخنان آقای سروش مشاهده می‌شود این است که ایشان در وضع مخالف، آن چنان افکار و معتقدات حکما و فلاسفه مسلمانان را مورد حمله قرار می‌دهند که حتی به کلماتی که خودشان از حکما نقل می‌کنند، توجه ندارند و خواسته یا ناخواسته در مواضعی، سخن آنان را تحریف می‌کنند. به عنوان مثال، نقل قولهای ایشان از ابوعلی سینا و استاد مطهری را بررسی می‌کنیم.

خواننده محترم توجه دارند که به نظر آقای سروش، از جمله آراء نادرست و مضر به حال علوم تجربی و پیشرفت آن، اعتقاد حکیمان ارسطویی به توانایی انسان در کشف طبایع موجودات مادی و وقوف به اسرار خواص ایشان است. آقای سروش در طرد و تشنیع

تجارب خالی می‌ماند و به ناچار بیشتر به قیاس می‌پرداختند. ولی به هر حال غالباً جایگاه روش قیاس و تجربی و تفاوت میان آن دو را مورد نظر داشتند. هم اکنون نیز علما در بسیاری موارد و بخصوص در ارائه فرضیه‌ها، با توجه به تجارب قبلی خویش قیاساتی ترتیب داده و نظریاتی می‌دهند که مسلماً در آینده به محک تجربه مورد نقض یا ابرام واقع می‌شوند. بنابراین قیاس و روش قیاسی در جای خود در علوم تجربی به کار گرفته می‌شود و این نه تنها نفی روش تجربی علوم نیست، بلکه به نوعی مؤید و تکیه‌گاه آن به شمار می‌رود.

البته اعتقاد آقای دکتر سروش مبنی بر اینکه آراء متافیزیک‌ی و الهیات نادرست حکما، منشأ طبیعت‌شناسی ناقص و غلط ایشان بوده است، نتیجه‌ای جز این به بار نمی‌آورد که عامل اصلی مشکلات و رکود بشر در طی تاریخ و در هر دو صحنه اندیشه‌ها و آراء متافیزیک‌ی و علم و تکنولوژی، وجود تفکرات حکمایی چون ارسطو، بوعلی، حاجی سبزواری و مطهری بوده است.

با این همه، هرگز از خاطرة تاریخ محو نخواهد شد طنین کلمات پر صلابت امام‌راحل -قده- به گورباچف صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی، که او و همه تفکر غرب را به مطالعه و تعمق در آثار و اندیشه‌های بزرگان امت اسلامی (یعنی همان حکیمان ارسطویی به زعم آقای سروش) فرامی‌خواند و در عین حال به غرب باوران و بی‌خبران از مفاخر علمی و فرهنگی مسلمانان، درس حمیت و تمهید نسبت به این موازیت‌گرا نبها می‌دهد:

«آقای گورباچف

... اگر جنابعالی میل داشته باشید در این زمینه‌ها تحقیق

این اندیشه، و در مقابل، در ستایش از شیوه نیکوی عالمان جدید مبنی بر کنار نهادن این فکر، در صفحات مقدمه تعب جانکاهی بر پیکر قلم تحمیل کرده اند که به ذکر شواهدی اندک اکتفا می گردد. ایشان در صفحه بیست و چهار مقدمه چنین می نویسند:

اندیشه ای که بند دست و زنجیر ذهن ارسطوئیان شده بود این بود که می پنداشتند اگر موجودات، طبایع و ذواتی دارند (که دارند)، جستجو از آثار و لوازم این طبایع و ذوات، هم کامیاب است هم فریضه، و قرن‌ها باید می گذشت تا این حقیقت ساده و بسیار ارجمند آفتابی شود که وجود طبایع لازم نمی آورد که معرفت بدانها و آثارشان ممکن یا آسان باشد. و در صفحه بیست و هشت می گویند:

طبیعت شناسان پیشین گمان می بردند که چند تجربه معدود و محدود، و افزودن و کاستن اوصافی چند، می تواند طبیعت شیء مجرب را در مشت آنان بنهد و نمی اندیشیدند که این استقرائات ساده را در روستا و شهر خود، و یا در موطن بزرگ آدمیان، یعنی کره زمین انجام می دهند، و بسا که غربت از این وطن، به نتایج غریب تازه منتهی گردد. و همین تفتن است که عالمان معاصر را همواره از ابراز یقین علمی، متواضعانه و خردمندانه، باز می دارد. شرط تواضع علمی همین است که آدمی حد توانائی روشن خود را بداند، و به اندازه گلیم روشن پای مدعا را دراز کند.

جای بسی تعجب و تأسف است که این همه جد و جهد آقای دکتر سروش در طرد و تقبیح بینش مذکور و تعریف و تمجید از عالمان جدید که این طرز فکر را و انهاده اند، در حالی صورت می گیرد که دانش آموختگان فلسفه و حکمت اسلامی می دانند که اساساً اعتقاد به کشف طبایع موجودات طبیعی به وسیله استقراء و یا تجربه مورد نظر و اعتنا بسیاری از محققین و فلاسفه نبوده است و همواره در مواضع لازم بر مطلق و یقینی نبودن دستاوردهای علمی علوم تجربی و صرفاً ارزش عملی داشتن آنها تنبّه داده اند؛ ولی تقریباً قاطبۀ ایشان همواره در مواقع لزوم جهت تحکیم و هر چه بیشتر توجیه نمودن علوم تجربی و نمایاندن ارزش و اهمیت این علوم تلاشی علمی

داشته اند و به طرق مختلف، مثل تفاوت نهادن میان استقرار ناقص و تجربه و جستجو برای یافتن کبرائی مطمئنتر برای قیاس خفی در تجربه در تکاپو بوده اند و این سیرت نیکوی حکمای مسلمان تا به امروز نیز ادامه دارد. از استاد شهید مرتضی مطهری در پاورقیهای ارزشمند ایشان بر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم (جلد اول، مقاله چهارم، ارزش معلومات) تحت عنوان صریح «چرا علوم تجربی یقینی نیست»، مطالب دقیق و فشرده ای مبنی بر نفی مطلق نگری نسبت به قوانین علوم تجربی بیان شده است. ایشان به مناسبت از بینش صحیح دانشمندان دوران اخیر در این مورد سخن می گویند که:

در علوم طبیعی جدید فرضیه جاویدانی وجود ندارد. هر فرضیه بطور موقت در عرصه علم ظاهر می شود و صورت قانون علمی بخود می گیرد و پس از مدتی جای خود را به فرضیه دیگر می دهد. علم امروز در مسائل طبیعیات یک قانون علمی ثابت و لایتغیر که تصور هیچگونه اشتباهی در آن نرود نمی شناسد. و اعتقاد به چنین قانونی را یک نوع غرور و از خصائص دوره اسکولاستیک و قرون وسطائی ها می داند. در نظر دانشمندان جدید اعتقاد به قطعی بودن و یقینی بودن یک قانون علمی آنطور که قدما تصور می کردند یک عقیده ارتجاعی است.

شاید از قرن نوزدهم به بعد در میان دانشمندان کسی یافت نشود که مانند قدما در طبیعیات اظهار جزم و یقین کند. هر چند قدما هم مسائل طبیعیات و فلکیات را چندان یقینی نمی دانستند و آنها را حدسیات می خواندند.

نتایج تجربه را کلی مطلق نمی انگاشت و همواره تنبیه می کرد که تجربه ما را جز «به کلی مشروط»، یعنی مشروط به ظرف و احوال تجربه، و مقید به قید لولا المانع نمی رسانند. بوعلی با این سخن حکیمانه، بواقع رسیدن به «قانون طبیعت» بوجه مطلق را کاری بس دشوار (اگر نگوئیم ناشدنی) می نمایاند. درینجا که نه خود او در مواضع دیگر از کتابش این تنبیه شریف را چراغ خردورزیهای نیکوی خود می سازد (و همچنان مجربات را در زمره مقدمات کلی و ضروری و اولی و دائم برهان می نشاند). و نه حکیمان دیگر آن را جد می گیرند تا در دعاوی طبیعت شناسانه خود راه احتیاط و تواضع بیویند و به آسانی خود را و اصل به حریم طبایع نشناسند.

هر چند بررسی نکته اخیر در کلام مترجم محترم شاید بیش از مجال و حوصله این نوشتار بود، ولی دقت در آن روشن خواهد کرد که بسیاری از مدعیات مترجم محترم درباره معتقدات متفکرین اسلامی ناشی از همین گونه بی توجهیهاست. به عنوان مثال آقای دکتر سروش در صفحات سی و دو، و سی و سه و سی و چهار مقدمه، با آب و تاب فراوان از «این جهانی بودن علوم طبیعی» و اینکه علم تجربی امروز، علم به این جهان موجود است نه علم به هر جهان ممکن، سخن می رانند و باز بوعلی مظلوم را بشدت هدف آماج حملات خطیبانه خود قرار داده که چرا در مباحث برهان از منطق شفا از «این جهانی نبودن طبیعیات» سخن گفته است.

در خاتمه لازم است بار دیگر زحمات آقای دکتر سروش را در ترجمه کتاب مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین ارج نهاده و از تندبیهای سخن در بیان مطالب پوزش بخواهم.

پی نوشتها:

* عبارت داخل [] از نگارنده است.

۱- رجوع کنید به پاورقیهای اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج اول، مقاله اول (فلسفه چیست؟) تألیف حضرت علامه طباطبائی (ره).

۲- رجوع شود به منبع قبلی.

به هر حال، آقای دکتر سروش، استاد شهید مرتضی مطهری را نیز بی توجه به امثال تصریحات فوق، به همراه جماعتی عظیم از سایر فلاسفه مسلمان در زمره عالمان قرون وسطی در اروپا جای می دهد!! مترجم محترم در صفحات بیست و نه و سی مقدمه که درباره ابن سینا سخن می گویند، بعد از اینکه تصریحات وی را درباره مطلق نبودن نتایج تجربه ناکافی می انگارد، در پانویس صفحه سی، کلمات استاد مطهری را در جلد دوم شرح مبسوط منظومه که در بیان قضیه حقیقه ایراد نموده اند، شاهد می آورند دال بر اینکه مرحوم مطهری نیز از جمله حکیمانی هستند که در دعاوی طبیعت شناسانه خود راه احتیاط و تواضع نهییده و به آسانی خود را و اصل به حریم طبایع می شناسد.

اما در کلمات آقای دکتر سروش، شاید بوعلی سینا حکایتی عجیبتر و اندوهبارتر از دیگران داشته باشد. زیرا آقای سروش در عین حال که سخنان روشن و صریح وی را در باب دائمی نبودن نتایج تجربه ذکر می کنند، ولی باز هم می گویند که این سخنان چرا در مواضع دیگر تکرار نشده اند! و چرا دیگر حکما به تأسی از وی چنین نکرده اند؟ به نظر می رسد که آقای سروش هرگز نخواسته اند و یا نتوانسته اند به جان کلام حکما در باب اعتبار تجربه و علوم تجربی پی ببرند. لذا به آسانی در مقابل نصوص صریح حکما در این زمینه، صرفاً بر اساس پیشفرضها و معتقدات خویش درباره آنان دآوری می کنند. در صفحه بیست و نه مقدمه می خوانیم:

از حق نگذریم، بوعلی، سرآمد حکیمان فرهنگ اسلام، وقتی از استقرار و تجربه سخن می گفت هیچ جا و هیچ گاه